



ترس نویسنده از آوار متن

حسین شهبازی

"استانیسلاو لم"، نویسنده‌ی لهستانی، را اگر کسی در ایران بشناسد به‌خاطر "سولاریس" (Solaris) می‌شناسد؛ آن هم نه رمان سولاریس که او نوشته، که غالباً میزان شناختن او در همین حد است که: «همان نویسنده‌ای که تارکوفسکی فیلم سولاریس را از روی کتاب او ساخت». خود "لم" هرگز از فیلم تارکوفسکی خوشش نیامد، دست کم به این سبب که معتقد بود جهان‌بینی او سیراپا با تارکوفسکی فرق دارد و حرفی که او در فیلمش زده «کاملاً مغایر و متضاد» با حرف خودی در رمانش است (نقل از مصاحبه‌ی لم با پیمان اسماعیلی، کمی قبل از فوتش، در روزنامه‌ی شرق) که جزییات این تفاوت دیدگاه چندان در این جا مهم نیست.

خود لم، معتقد بود دومین اجحافی که در حقش کرده‌اند، این است که به او می‌گویند «علمی تخیلی نویسنده». او خود را نویسنده‌ی ژانر علمی تخیلی نمی‌دانست و حتا در موارد متعددی به این حیطة، خصوصاً از نوع امریکایی‌اش، می‌تاخت؛ هرچند آثار نویسنده‌گانی چون "آرتور سی. کلارک" یا "فیلیپ کی. دیک" و معدودی دیگر را قابل تأمل می‌شمرد. و هرچند فیلیپ کی. دیک همان نویسنده‌ای بود که به دلیل داشتن پارانوئای حاد با نوشتن نامه‌ای به اف‌بی‌آی گفته بود که لم یک نفر نیست، بلکه گروهی از نویسنده‌گان کمونیست هستند که به این نام می‌نویسند و این کار توطئه‌ای است از جانب شوروی برای این که یک نام «یک‌تنه» ادبیات علمی تخیلی امریکا را شکست دهد. فارغ از عواقب این نامه‌ی دیک، که به استعفای لم از عضویت افتخاری در انجمن نویسنده‌گان علمی تخیلی و فانتزی امریکا انجامید، این ادعا نشان می‌دهد قدرت قلم لم در حدی بوده که کسی چون دیک آن را کار یک شخص نمی‌دانسته. استانیسلاو لم، معتقد بود او صرفاً با زبان مضامین و استعاراتی می‌نویسد که نوآورانه یا آینده‌نگرانه هستند و از آن مهم‌تر برجسته‌ترین مضامینی است که بشر امروز با آن دست به‌گریبان است و دست بر قضا خیلی از علمی تخیلی نویسان هم همان مضامین را استفاده می‌کنند. ضمن آن که می‌گفت «طبقه‌بندی، بیماری انسان مدرن است». و از این حرف، مقصودش پست‌مدرنیسم نبود که حتا آن را هم در دایره‌ی بیماری طبقه‌بندی می‌گنجانند.

لم، اگر هم علمی تخیلی نویسنده بود در مقوله‌ی «علمی تخیلی نویسان سخت» جای می‌گرفت. علمی تخیلی سخت، به شاخه‌ای از این ادبیات اشاره دارد که نویسنده تمام تلاشش را می‌کند، تا توضیح کمترین جزییات علمی از قلم نیفتد و متن مملو از عبارات فنی و ارجاعات علمی باشد. "مایکل کرایتون"، نویسنده‌ی پارک ژوراسیک، امروزی‌ترین نمونه‌ی مشهور این شاخه بود و "ژول ورن"، نخستین نمونه‌اش. سخت‌نویسان، چندان به مسایل ادبی یا فکری اهمیتی نمی‌دهند؛ هدفشان بیشتر حول همان علم و نهایتاً بررسی تأثیر علم بر جامعه پرسه می‌زند. در مقابل، علمی تخیلی نرم، اساساً چندان به جزییات علمی و فنی نمی‌پردازد؛ یا به این سبب که نویسنده فقط می‌خواهد داستانی سرگرم‌کننده بنویسد و تا اندازه‌ای حرف‌هایش را بزند و سر و ته قضیه را هم بیاورد یا به این سبب که اساساً چیز دیگری مد نظرش است، که گونه‌ی علمی تخیلی را بهانه‌ای یا محملی قرار داده تا در دنیای خاصش مسایلی جامعه‌شناختی و هستی‌شناختی و انسان‌شناختی را مطرح کند. "ری برادبری"، نویسنده‌ی "فارنهایت ۴۵۱"، نویسنده‌ی مشهور این شاخه و هنوز در قید حیات و "اچ. جی. ولز" قدیمی‌ترین نمونه آن است. استانیسلاو لم، همراه با دو ابرنویسنده‌ی دیگر علمی تخیلی یعنی آرتور سی.

کلارک، نویسنده‌ی "۲۰۰۱: اودیسه‌ی فضایی"، و "رابرت هاینلین"، نویسنده‌ی "غریبه‌ای در سرزمین غربت"، اگر نگوییم تنها، دست کم بزرگ‌ترین نمونه‌ی علمی تخیلی نویسانی بودند که هر چند سخت و مملو از جزئیات فنی می‌نوشتند، کماکان می‌توانستند در تاروپود کار خود مسایل جدی‌تر را بتند، به نحوی که آثارشان بعد از سال‌ها جنجالی باشد.

مهم‌ترین مضامینی که لم درباره‌اش قلم می‌زد، یکی «حیرت» و دیگری «فاجعه» بود؛ حیرت در برابر عظمت «نادانسته‌ها» و نتیجتاً ناتوانی ذاتی انسان برای رفع این ناتوانی، و فاجعه‌ای که از دل تلاش برای زدودن حیرت و رفع ناتوانی‌هایش پدید می‌آید.

بسیاری از فصول کتاب‌های مختلف لم، صرفاً توصیف محیطی است که انسان واردش شده و چنان توضیحش می‌دهد که خواننده بی‌شک از تخیل محیرالعقول لم حیرت‌زده می‌شود. اما لم این محیط‌ها را به سیاقی توضیح می‌دهد که انگار موجود ناخوانده‌ای در آن حرم و حریم است و آلوده‌اش می‌کند، چراکه می‌کوشد از درچه‌ی اندیشه‌ی خودش آن‌ها را تبیین کند و نتیجه‌ی چنین تلاشی به سبب درک نکردن همه‌جانبه و متقابل به چیزی جز فاجعه منتهی نمی‌شود. سولاریس در واقع تلاش سالیان دراز گروهی از دانشمندان است که می‌خواهند از راز اقیانوس سیاره‌ی سولاریس سر در بیاورند؛ صدها کتاب در موردش می‌نویسند، اما کمترین نکته‌ی معنادار یا مهمی از این سیاره پیدا نمی‌کنند. و سرآخر بزرگ‌ترین تلاش‌شان برای برقراری ارتباط با اقیانوس هوشمند سولاریس چنان فاجعه‌ای پدید می‌آورد که منجر به مرگ افراد زیادی می‌شود. در رمان "ناکامی" [Fiasco] در ایران نشر جوانه‌ی رشد با نام "شکست در کویبتا" آن را منتشر کرد، تلاش انسان برای برقراری رابطه با یک هوشمند دیگر با تکنولوژی پایین‌تر، علی‌رغم حسن‌نیت کامل هر دو تمدن، تنها باعث می‌شود که زمین دست به نابودی آن موجودات بزند، آن هم صرفاً به سبب ناتوانی در برقراری ارتباط کلامی. در "شکست‌ناپذیر" [The Invincible]؛ نشر افق] انسان می‌خواهد بر مصنوعات دارای هوش مصنوعی فائق بیاید و در اوج بیهوده‌گی از آن‌ها انتقام مرگ هم‌نوعانشان را بگیرد؛ اما قبل از هر چیزی حیرت انسان در برابر آن‌ها فجایعی دیگر را رقم می‌زند. می‌توان این فهرست را ادامه داد، اما از آن‌جا که نمی‌توانم به جزئیات‌شان بپردازم می‌ترسم این خلاصه‌گویی آثار را ضعیف نشان بدهد.

اما مضمون «فاجعه» در آثار لم وجه دیگری دارد که پیشتر می‌پسندم: «اطلاعات در نهایت بشر را به دامان مصیبت خواهد انداخت.» دقت کنید، او تیز «درخت معرفت» را مطرح نمی‌کند که «آگاهی یعنی رنج»؛ حتا از عقیده‌ی کورت ونه‌گات نیز که می‌گوید «علم تابه‌حال هیچ‌کس را خوشحال نکرده» بنیادی‌تر و تلخ‌تر است. لم، انگشت روی مسئله‌ی «انباشته‌شدن داده‌ها» می‌گذارد. لم سال‌ها قبل از "جکسون پولاک" و با بیانی عمیق‌تر، اعلام کرده بود که: عصر شهرت به سر آمده؛ مشهور است که پولاک گفته بوده: «شهرت میانگین انسان پانزده دقیقه است.» لم معتقد بود این میزان تولید علم و آگاهی و حتا صرف‌متن در دنیای امروز انسان را در خود غرق خواهد کرد. از دیدگاه او مسئله فقط این نیست که چنین تولید علمی باعث می‌شود به‌جای «انسان باسواد» به انسان «کم‌ترترب‌سواد» برسیم؛ چنین سیل بی‌امانی از متن تنها منجر به افزایش‌بندی بیشتر و شعبه‌شعبه‌شدن متن می‌شود که از طرفی بیماری طبقه‌بندی انسان دامن می‌زند و از طرفی رشته‌های علم را چنان دور از هم می‌تند

که دیگر شخص‌جامع‌الاطراف که هیچ، شخص آگاه بر یک رشته را هم نخواهیم داشت. بحثی کمابیش فلسفی که امروزه به مباحث میان‌رشته‌ای مشهور است، را استانیسلاو لم نزدیک به چهل سال پیش در کتابی به نام "خاطراتی که در وان حمام" پیدا شد مطرح کرده بود.

لم، در سال‌های آخر عمر خود دیگر نمی‌نوشت؛ معتقد بود مهم نیست تا چه حد بنویسد و کتاب‌هایش تا چه حد بفروشد؛ تمام متونش روزی در زیر آوار متون دیگر دفن خواهد شد و به بوته‌ی نسیان سپرده می‌شود. این حرفش جنبه‌ی دیگری نیز دارد: افزایش متون چنان به‌سرعت دیدگاه‌های عمومی یا روح زمانه را تغییر خواهد داد که متن قدیمی به کلماتی فهم‌ناپذیر مبدل می‌شود و نیاز به تأویل دارد. و تأویل که به‌نوعی همان تلاش انسان برای درک امری ناشناخته است به چیزی جز «فاجعه در متن» منجر نمی‌شود.

رمان "خاطراتی که در وان حمام پیدا شد"، از دیدگاهی مشتمل بر تمام حرف‌ها و اعتقادات مهم و بدبینانه‌ی لم است که تا این‌جا ذکر شد. این رمان داستان ورود جاسوسی را به ساختمانی به نام «پتاکون سوم» بیان می‌کند که دنیایی مستقل از بیرون است و کارش حفاظت «حکومت/ملت» در برابر دشمنان خیالی است؛ اما در این ساختمان با انسان‌هایی سوپربوروکراتیک برخورد می‌کند و دنیایی می‌بیند که علی‌رغم مشغولیت مدام تماماً بیهوده است.

مهم‌ترین مضامینی که "لم" درباره‌اش قلم می‌زد یکی «حیرت» و دیگری «فاجعه» بود؛ حیرت در برابر عظمت «نادانسته‌ها» و نتیجتاً ناتوانی ذاتی انسان برای رفع این ناتوانی، و فاجعه‌ای که از دل تلاش برای زدودن حیرت و رفع ناتوانی‌هایش پدید می‌آید

"خاطراتی که در وان حمام پیدا شد" یک مقدمه هم دارد؛ اما این مقدمه هم جزئی از داستان است. «مقدمه» را دانشمندی از آینده بر روی این «خاطرات» نوشته. برداشت این نویسنده که بی‌شباهت به تأویلات ما از متون قدیمی نیست از دیدگاه من مهم‌ترین قسمت رمان است و

چکیده‌ی تمام حرف‌های لم در تمام آثارش. حرف‌زدن از متنی که درباره‌ی «حرف‌زدن از متن» است کاری دشوار و به گمان من عملاً بیهوده است! پس پیشنهاد می‌کنم شما خود متن را بخوانید و قضاوت هم با خودتان باشد.

تنها دو نکته را به خاطر بسپارید: استانیسلاو لم، این کتاب را در سال ۱۹۷۱ منتشر کرده و بسیاری از مطالبش شاید در ظاهر قدیمی به نظر برسد، اما مغز متنش همان قوت و صلابت یک متن بی‌تاریخ را دارد. به همین جهت از قدیمی‌بودن برخی از مطالب علمی‌اش نباید تعجب کنید. نکته‌ی دوم هم این‌که لم به «کلمه‌سازی» شهرت دارد و من هم طبعاً گزیری از کلمه‌سازی در ترجمه نداشتم؛ پس تمام کلمات احتمالاً غریب متن متعلق به نویسنده است و مترجم در این کار دخالت بی‌جا ندارد.